

## احوال و آثار شاه محمد افضل الله آبادی

اختر مهدی<sup>۱</sup>

دنیا می‌داند که ایران دارای زبان، ادب، فرهنگ و تمدن باستانی است و زبان شیرینش، فارسی، امانتدار غنی‌ترین سرمایه ادبی به شمار می‌رود. محققان نام‌آور جهان اعتقاد دارند که اگر چه فارسی زبان رسمی کشور ایران است، ولی هند همواره جایگاه دوم زبان و ادب فارسی به شمار می‌رفته است و خدماتی که دانشمندان شبه‌قاره هند به زبان و ادب فارسی کرده‌اند، کمتر از خدمات دانشمندان ایرانی نیست. حتی در بعضی از بخش‌های ادبی، نویسندگان و دانشمندان پیشین هندی، گوی سبقت از دوستان ایرانی ربوده‌اند، مثلاً در تذکره‌نویسی و دستورنویسی و غیره؛ و وجود سبک هندی در تاریخ ادبیات فارسی دال بر این ادعاست که هند خدمت بزرگی به زبان و ادب فارسی کرده است و میراثی که در زبان فارسی وجود دارد، در حقیقت میراث مشترک دو ملت هند و ایران است. پس بحث ایران‌شناسی بدون هندشناسی کامل نیست. شبه‌قاره هند گهواره بزرگ و مهم زبان و ادب فارسی بوده و مدت‌هاست که هنرمندان ایرانی هم به این باور رسیده‌اند.

تا نیامد سوی هندستان، حنا رنگین نشد

در هند نه تنها شهرهای بزرگ مانند دهلی، آگره، و لکهنو، بلکه شهرهای کوچک مانند الله‌آباد، بنارس، و پتنا نیز در پیشرفت زبان و ادب فارسی سهم بسزایی داشته‌اند. این مقاله نیز درباره یکی از خدمتگزاران زبان و ادب فارسی، شاه محمد افضل الله آبادی، است.

۱. عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو.

شهر الله آباد یکی از برجسته‌ترین و قدیم‌ترین شهرهای کشور هند است که مانند دهلی، آگره، کلکته، حیدرآباد، و دیگر شهرهای این کشور، خدمات بزرگی در راه ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی انجام داده است. این شهر از زمان رواج آیین بودایی دارای اهمیت تاریخی، فرهنگی، و مذهبی بوده است. یکی از قدیم‌ترین شهرهای هند به نام کوشامبی، که در دوره حکومت آشوکا اهمیت فراوان داشت، در حوالی همین شهر واقع بوده است؛ باستان‌شناسان معروف قرن بیستم، قدمت این شهر را تصدیق کرده‌اند. گفتنی است که در آن زمان نام این شهر پریاگ بود که در عهد حکومت اکبرشاه با نام «الله‌آباس» شهرت یافت و در زمان حکومت شاهجهان به نام کنونی شناخته شد.

شاه محمد افضل فرزند شیخ عبدالرحمن و برادر شاه محمد امین، که صوفی نام‌آور دوره شاهجهانی محسوب می‌شود، در تاریخ دهم ربیع‌الاول سال ۱۰۳۸ ق برابر با ۱۶۲۸ م در دهکده‌ای به نام سیدپور، از توابع غازیپور، نزدیک شهر بنارس، پا به عرصه وجود گذاشت. بنابه گفته صاحب تذکره خازن الشعرا اخترشناسان درباره ولادتش چنین اظهار داشتند که این بچه در چنان ساعت مبارکی زاییده شده است که اگر در خانواده سلطانی بود، هفت اقلیم جزو قلمرویش می‌شدند، ولی او در خانه فقیری به دنیا آمد، و نیز گفتند که در هر علمی که بدان رغبت کند، به مرحله کمال خواهد رسید. شاه میرنجان به واقعه مزبور چنین اشاره می‌کند:

ولادت آن سرخیل ارباب سعادت «قدس سره» شب دهم شهر ربیع‌الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری مقدسه عالم را نورانی ساخت. اهل تنجم بر آن متفق بودند که مولود مسعود در ساعت سعیدی قدم مبارک بر زمین گذاشته که [اگر] در خانه پادشاه متولد می‌شد، سلطنت او اقلیم سبعة را محاط دایره حکمرانی خویش می‌کرد، و چون در خانه سلطان علم متولد شده، مقتضای سعادت آن است که اگر به علم روی آرد، عالم علما باشد و اگر سلوک جاده درویشی پیشنهاد خاطر عاطر سازد، زود به منزل مقصود حصول یابد و اگر جمع‌بین‌الامرین دل کامل او را پسند افتد، از جمیع متوجهان به این جهت، گوی سبقت ببرد.<sup>۱</sup>

او علوم متداوله را در خدمت مولانا نورالدین مدارای جونپوری تحصیل کرد. سپس تا

۱. تذکره خازن الشعرا، حرف المیم.

مدتی در حلقه تلامذه علامه عصر، قاضی محمد آصف الله آبادی، بود. وی مطالعه کتاب‌هایی را که در جونپور آغاز کرده بود، همین جا به مرحله اختتام رسانید. پس از آن، جذبه عشق الهی در او شدت گرفت و به خاطر تکمیل جذبه، عازم سفر کالپی شد و در کالپی وارد حلقه ارادت میرمحمد کالپی شد. شاه وجیه‌الدین کاکوروی بدین واقعه به عبارت زیر اشاره کرده است:

ابتدای احوال به جونپور آمده، از ملا نورالدین تحصیل علم را تمام کرده، تا شش ماه به درس مشغول مانده، یک دفعه جذبه عشق الهی به حالش غالب آمده، ترک آن وادی نمود، به کالپی رفت و به دایره درویش وارد گشت. آن درویش پرسید: به طلب علم آمده‌ای؟ گفت: کتب متعارف همه را خوانده‌ام. بالفعل طلب خدا دارم و تلاش درویش می‌کنم. آن درویش بر سیبل انکار فرمود: بهتر است، لیکن به دام میرسید محمد گرفتار نباید شد. گفت: ایشان را مردم در جمله واصلان حق می‌شمارند. گفت: گریه و بکا هر وقت بر حالش غالب است و واصلان را گریه کو؟ سپاهی آن جا حاضر بود، این رباعی<sup>۱</sup> را برخواند. رباعی:

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منتقار داشت و ندر آن برگ و نوا صد ناله‌های زار داشت  
گفتمش درعین وصل این ناله و فریاد چیست؟ گفت ما را جذبه معشوق در این کار داشت  
پس آن حضرت فرمود که خواندن شعر این سپاهی دلیل بر کمال او شان است که از غیب  
جواب حاصل شد. بعد از آن خدمت میرسید محمد رفته، سعادت ملاقات حاصل  
نموده، بیعت نمود.<sup>۲</sup>

فی الجملة شاه محمد افضل وارد حلقه حق پرست مریدان میرسید محمد کالپوی در سلسله چشتیه شد و تا مدت مدیدی با وی اقامت اختیار کرد و به طی نمودن مدارج سیر و سلوک و مشاغل و ریاضات شاقه مشغول بود. وی پس از قطع جمیع منازل سلوک روحانی، به موجب فرمان مرشد خود به الله آباد مراجعت کرد و در مسجد شاهی که در نزدیکی قلعه معروف الله آباد و جای اتصال رودخانه گنگ و جمن قرار داشت، سکونت اختیار کرد. مؤذن و امام، چون احوال غیر عادی شیخ را مشاهده کرد، به استنادار ایالت که در قلعه سکونت داشت اطلاع داد. او خدمت شیخ آمد و مراسم ارادت و عقیدت را به جا آورد. سپس اطلاع به پادشاه عالمگیر رسید. او از تقدیم تحفه و هدایای گوناگون

۱. باید یاد آور شد که مقصود مؤلف از رباعی در اینجا چهار پاره یا چهار مصرع است؛ وگرنه اظهر من الشمس است که این از نام آورترین غزلیات خواجه شیراز است.

۲. تذکره خازن الشعراء، حرف المیم.

خودداری نکرد، ولی شاه افضل آنها را نپذیرفت او تمام وقت مشغول نوشتن کتاب و رساله بود و آنها را در بازار می فروخت و از قبَل آن، وسایل و امکانات لازم را برای زندگی خود فراهم می کرد. صاحب بحر ذَخار می گوید که چون پیر روشن ضمیر از این احوال مطلع گردید، نامه ای به شیخ محمد افضل نوشت که در آن آمده است:

در این ولا مسموع شد که گذران خود بر مشقّت تحریر کتاب معین ساخته اید. برای شکم آدم کاغذ بخرد، آن را آهار بکند و مهره نماید و بنویسد و بفروشد و آن وقت بخورد. پس یاد خدا کدام وقت بکند. آنچه از غیب برسد، بی عیب است.<sup>۱</sup>

میرسید کالپوی، حضرت شیخ افضل را بسیار عزیز می داشت. خلیفه و جانشین میرسید محمد کالپوی می گوید که بنده جناب پیر و مرشد را شنیدم که چنین می گفت که اگر حضرت خداوند متعال از بنده پرسید که ای سید از دنیا برایم چه تحفه و سوغات آورده ای؟ خواهم گفت که شیخ محمد افضل را به عنوان هدیه آورده ام. شیخ عبدالحفیظ این روایت را در قصیده ای طولانی در مدح پیر خود آورده است. ابیاتی چند از آن قصیده در اینجا نقل می شود:

الا ای سامع وصفش اگر خواهی تو دریابی

کما هر معنی وصفش ز من بشنو تو این برهان  
که میرکالپی سید محمد نام قطب حق

که اول از محبان بود و آخر شد ز محبوبان  
چو آثار کمال شیخ دید از لوح سیمایش

که عندالله او را هست قدری بس عظیم الشان  
چنین پرسید در وصفش که گر پرسد خداوندم

در آن محشر که خواهد بود یکسر روتق خاصان  
که ای سید چه آوردی به ما نیکوترین تحفه

بگویم شیخ افضل را بیاوردم به از صد جان<sup>۲</sup>  
خلاصه قول این است که درباره قبول هدایا و تحف، نظر صائب پیر خود را به کار بست و با وجود دراز نکردن دست سؤال پیش احدی، هر چه از غیب به صورت نذر و نیاز به

۱. بحر ذَخار (نسخه خطی).

۲. تذکرة خازن الشعراء، حرف المیم.

دست می‌آمد، از قبول آن امتناع نمی‌ورزید. همچنین هنگامی که به فرمان پادشاه کار آباد ساختن الله‌آباد کنونی از نو آغاز شد، استاندار از طرف شاه حکمی دریافت داشت که در هر جایی که شیخ پسند فرماید، برایش خانقاه و مسجد بنا کنند. بنابراین استاندار همراه شیخ می‌رفت، قطعات مختلف زمین را به وی نشان می‌داد و بالاخره نظر انتخابش بر جنگلی افتاد و همان‌جا اقامت اختیار فرمود و از جایی که مزار مطهرش امروز قرار دارد، کمی خاک برداشت، بو کرد و فرمود که «جای اقامت فقیر همین است»؛ لذا درختان را بردند و ساختمان مسجد و خانقاه شروع شد.

بعد چندی از طغیان دریای گنگ و جمن به موجب حکم اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و حاکم وقت شهر نو آباد ساخت و برای آن حضرت هم آن جا مکانی وسیع و مصفا و مسجد تعمیر نمود. پس در شهر نو آمده، مقیم شد.<sup>۱</sup>

جای تردید نیست که شاه محمد افضل ولی کامل روزگار خود و قطب وقت به شمار می‌رفت و شاید به همین سبب بود که در زمان خویش صاحب شهرت عظیم و محبوبیت عمیم شده بود. سلاطین مغول هند مانند شاهجهان اورنگ‌زیب و فرخ‌سیر و پادشاهان دیگر دهلی با وی ارتباط قلبی داشتند و فرامین این سلاطین که با عنوان «معاینامه» صدور یافته بود، دلیل ساطع این امر است. این فرامین تاکنون نزد سجاده‌نشین دایره مزبور نگهداری می‌شوند و با این وصف فرخ‌سیر برای زیارت شیخ حاضر و طالب دعا شد. آن حضرت دعا فرمود که در بارگاه خداوندی مستجاب هم شد. شاه خوب‌الله در یکی از مکتوب‌هایش این واقعه را بدین شرح متذکر شده است:

هزار و صد و بیست و چهار هجری سال ارتحال آن قبله‌ارباب کمال پادشاه شهید محمد فرخ‌سیر برای دیدن آن حضرت آمدند. بعد برخاستن پادشاه از آن مجلس به سه کس از بهره‌اندوزان خدمت علیه خود که شیخ محمد فیض‌الله برادر کلان فقیر و شیخ محمدجعفرخان و این حقیر از آنها بودند، فرمودند که در وظایف دایمی عشا یک دو لفظ زیاده کنند. تا فتح و نصرت نصیب این پادشاه شود و یکی را امر نمودند تا پنج روز شغل تدریس را موقوف نموده، همت بر آن برگمارد که بر لشکر سلطان اعزالدین شکست افتد و رایات محمد فرخ‌سیر مظفر و منصور گردد. در همان ماه سلطان مذکور گریخت و کار

۱. همان، همانجا.

بدان انجامید که بر خاص و عام ظاهر است.<sup>۱</sup>

شاه وجیه‌الدین در کتابش، بحر ذخار، این واقعه را به عبارت زیر تصدیق می‌کند: فرخ‌سیر که از عظیم‌آباد به تسخیر سلطنت عازم دهلی شده به الله‌آباد رسید و به خدمت آن حضرت مشرف گشت. بشارت سلطنت و فتح بر معزالدین پادشاه یافته و همچنان واقع شد. دو لک درهم از قربات برای مصرف و بذل درویشان دایره آن حضرت معین کرد.<sup>۲</sup>

صاحب مفتاح‌التواریخ در ذکر شاه محمد افضل چنین می‌نویسد:

فضایل صوری و معنوی و امتیاز فراوان داشت. اصل وطن او سیدپور از توابع غازیپور است. به اشاره پیر خود به الله‌آباد رحل اقامت انداخت و به تلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت. تصانیف عربی و فارسی وافر دارد. مسجدی که در سنه ۱۰۸۰ (هزار و هشتاد هجری) تعمیر نموده، تاریخش «بقعه افضل» یافته و خانقاه در سنه هزار و نود و دو بنا نموده «مقام افضل» گفته. ولادت او به شب دهم شهر ربیع‌الاول سنه ثمان و ثلثین و الف است و به سن هشتاد و هفت ساله روز جمعه سیزدهم ذی‌الحجه سنه اربع و عشرين و مائة و الف هجری فوت شد. بعد وفاتش شیخ محمد یحیی مشهور به شاه خوب الله که برادرزاده و هم داماد او بود، بر مسند ارشاد نشست و مرقدش در الله‌آباد است.<sup>۳</sup>

میر غلام‌علی آزاد بلگرامی در تذکره خود، سرو آزاد، شیخ محمد افضل را بدین عبارت یاد کرده است:

شیخ محمد افضل الله‌آبادی - قدس سره - سرحلقه خلفای حضرت میرسید محمد کالپوی است - قدس الله اسرارهما - مهر سپهر ولایت و کوکب دری اوج هدایت بود و فضایل صوری و معنوی فراهم داشت. نسبش به سیدنا عباس عم‌النبی - صلی الله علیه و سلم - منتهی می‌شود و غیر بنی‌الخلفاست، در عمر بیست و پنج سالگی به سعادت ارادت میرسید محمد کالپوی - قدس سره - فایز گشت و نعمت و برکت محمدیه فراوان اندوخت و به اجازت و خلافت مستعد گردید.<sup>۴</sup>

با وجود شغل ارشاد و هدایت، قسمت مهمی از زندگی شیخ به خدمت زبان و ادب

۱. مکتوبات شاه خوب‌الله (نسخه خطی)، ص ۲۴.

۲. بحر ذخار، ص ۱۱۷.

۳. مفتاح‌التواریخ، ولیم بیل، ص ۲۹۷.

۴. سرو آزاد، ص ۲۱۱.

صرف شد و همین سبب است که شیخ از اعظام دانشمندان عربی و فارسی محسوب می‌شود. وی بر هر دو زبان به طور یکسان تسلط داشت و به همین جهت در میان ادبای تازی و فارسی‌نویس - چه در شعر و چه در نثر - از اهمیت عظیمی برخوردار بود. تألیفات منشور او در هر دو زبان یافت می‌شود، ولی برای شعرگویی، زبان شیرینی مانند فارسی را انتخاب کرد و در این زمینه به طوری داد کمال داد که همه تذکره‌نویسان، ذکر شیخ محمد افضل المتخلص به محقر را با احترام عظیم یاد می‌کنند و تقریباً همه تذکره‌نویسان وی را علاوه بر شاعر بودن، متصف به تصانیف کثیره می‌دانسته‌اند. صاحب قاموس المشاهیر<sup>۱</sup> او را مؤلف پنجاه اثر می‌داند. مولف بحر ذخار به عبارت زیر تصدیق قول نظامی بدایونی می‌کند:

از مصنّفاتش شرح گلستان، بوستان، یوسف و زلیخا، و تذکره دلپذیر در علم سلوک، شرح فصوص علی وفق النصوص و فتح اغلاق رساله فارسیه و عربیه در بحث ایمان فرعون، شرح قصاید خاقانی، و سیر منطوم، و غیره، که زیاده از پنجاه مجلد خواهد بود. شرح او بر هر شش دفتر مثنوی حضرت مولوی شهره آفاق است.<sup>۲</sup>

میر غلام علی آزاد بلگرامی از موقعیت شاه افضل به عنوان یک نویسنده زبردست به اختصار بدین طور بحث می‌کند: تصانیف عربی و فارسی وافر دارد؛ از آن جمله حل مثنوی مولانای روم بین الجمهور مشهور است.<sup>۳</sup>

گذشته از این تصنیفات، شاه میرنجان سید، صاحب خازن الشعرا از بعضی آثار پراچ دیگری نیز سخن می‌گوید؛ مثلاً کشف الاستار، صحیفه الاسرار، و میزان الاشعار، ولی از میان این کتاب‌ها فقط یک کتاب یعنی کشف الاستار در کتابخانه اجملیه وجود دارد. ممکن است که در ضمن پنجاه اثر شیخ، کشف الاستار هم باشد که به اطلاع تذکره‌نویسان دیگر نرسیده است، زیرا تذکره‌نویسان، گذشته از میرنجان سید، از این کتاب نام نمی‌برند، ولی بر قول خازن الشعرا، که یکی از افراد این خانواده است، اعتماد توان کرد. علاوه بر این، شرح مثنوی هم، که باعث شهرت شیخ شده، در کتابخانه مذکور یافت می‌شود.

چون کشف الاستار در میان مصنفات شیخ اهمیت فراوان دارد، بی‌مناسبت نخواهد بود که چیزی درباره آن بگوییم. در کتاب مزبور، شیخ شرح اشعار مشکل دیوان حافظ کرده

۱. قاموس المشاهیر، نظامی بدایونی، جلد دوم.

۲. بحر ذخار، ص ۱۱۷.

۳. سروآزاد، ص ۲۱۱.

است و بسیاری از اشعار آن شاعر بزرگ که از لحاظ معانی دشوار بوده، شیخ شرح آنها به عبارت سلیس و آسان بیان کرده و با مطالعه کتاب، سبک فارسی نویسی شیخ را اندازه توان گرفت. اسلوب نگارشش در خواننده احساس غلبه اندیشه‌های تصوف ایجاد می‌کند. وی در جای جای، اصطلاحات تصوف را به کار برده، ولی در نظر داشته است که زبان دشوار نشود و مطلب به وضوح کامل خاطر نشان شود. به طور خلاصه می‌توان گفت که بعد از مطالعه دقیق این کتاب در راه فهمیدن دیوان حافظ هیچ دشواری ای باقی نمی‌ماند. وی پیش از آغاز کتاب، مقدمه طولانی و مفصلی هم نوشته که در آن از اسباب نوشتن کتاب مزبور بحث شده است. مؤلف در مقدمه این امر را واضح کرده که چه جنبه‌هایی در این کتاب مورد توجه خاص قرار گرفته‌اند. اینک بخشی از مقدمه کتاب به عنوان نمونه نثر شیخ ذکر می‌شود که از آن درباره اسلوب نگارش و طرز بیان وی نظری به دست توان آورد:

رساله هفتم از رسایل شانزده گانه کتاب کشف الاستار من وجوه مشکلات الاشعار که فقیر حقیر محمد افضل الله آبادی تألیف کرده و در وی حل مشکلات متداوله فارسیه سوای مثنوی حدیقه و حل ابیات مشکله پراکنده و محاکمه در میان قدسی و شیدا و منیر آورده متعلق است به شرح ابیات مشکله دیوان حافظ - قدس سره - قطعه:

حمد حق و نعت مصطفی را از دل به زبان رسانده اول

بی دعوی فضل و لاف دانش این شرح رقم نموده افضل

مقدمه شرح ابیات دیوان خواجه حافظ به چند وجه است و تفصیل آن وجوه آن که بعضی از آن ابیات آن قسم است که معنی شعری آنها به سبب غموض عبارت فارسی به آسانی بر نمی‌آید؛ پس رفع آن غموض باید کرد و بعضی از آن ابیات از آن قسم است که معنی شعری آنها موقوف است بر قصه، پس ذکر آن قصه باید نمود. بعضی از آن قسم مطلب آن ابیات باید نمود تا هر چه باشند مقرر گردد و بعضی از آن قسم که در میان معنی آنها و بیان مسائل شریعت و طریقت یا حقیقت تطبیق میسر نمی‌آید - مگر به صرف الفاظ آن ابیات از ظواهر آن الفاظ - پس صرف آن الفاظ از ظواهر آنها به سوی معنی خفیه که تطبیق مذکور بدان صرف میسر آید باید نمود و این صرف الفاظ چنانچه در این قسم ابیات جاری می‌شود و در اقسام سابقه نیز جریان دارد و هر گاه صرف الفاظ از ظواهر آنها قدری مستبعد است، برای بیان آن صرف کلمات بعضی بزرگان به نقل می‌آورد. در نفحات الانس در احوال مغربی مذکور شد که گویند که در آن وقت شیخ کمال الدین مطلع گفته است:



چشم گر این است و ابرو ناز و غمزه این

الوداع ای زهد و تقوی الفراق ای عقل و دین<sup>۱</sup>

در پایان این کتاب، یعنی کشف الاستار، شیخ این قطعه را به رشته نظم کشیده است:

لشکر خداوند رانم سخن      که از فضل او بهره جان من  
شد از شرح دیوان حافظ چنان      که بتوانم آوردن اندر بیان  
بدین بهره چون دست فکرت زدم      به شرح قران ذوالسعدم  
سعادت شود زین قرآن حاصلم      گشاید گره باز هر مشکلم<sup>۲</sup>

علاوه بر این، مهم‌ترین اشعار باقیمانده از شیخ افضل مرثیه‌ای است که به مناسبت وفات مرشدش گفته است. در این مرثیه شیخ صفات حسنه و فضایل مرشد را با کمال توانایی و چیره دستی بیان کرده است و در باب از بین رفتن چنین شخصیتی، اندیشه‌های سرشار از نوحه و ماتم را پیش کشیده، ولی این طور نیست که فقط نوحه و ماتم باقی بماند و لطافت ادبی از میان برود، بلکه از ابتدا تا انتها خواننده از سادگی و شیرینی بیان حظ می‌یابد. پیش از مرثیه، مقدمه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت نوشته است که چند سطر از آن را به عنوان نمونه می‌آوریم:

بسم الله الرحمن الرحيم

در ماتم آن شایسته جلوه ذات      که بود چو اسم خود محمد به صفات  
از بس که نه صبر ماند در من نه ثبات      این مرثیه گفته شد صدویست ابیات

آه! این چه ترانه‌ای است جانسوز و این چه افسانه‌ای است غم‌اندوز که تمامی تأثیرش با سینه‌خراشی سراییده شده است و همگی اثرش چون نامه باشی دیده‌گوینده. چرا چنان نباشد که مضمون اندوه این کلام ملالت‌انجام تذکر حالات گذشته و بحر نعمت‌های مقرون به فوت گذشته. و این حال نسبت به سامع اقوال احتمال ندارد مگر آن که:

او نیز چو من رهین این غم باشد<sup>۳</sup>

از مصنفات دیگر شیخ، شرح مثنوی مولانای رومی است که بین الجمهور معروفیت دارد. در آن شیخ شرح اشعار مثنوی به وضوح کرده و در انتخاب اشعار این نکته رعایت کرده است که فقط شرح آن ابیات نوشته شود که در آنها با اصطلاحات تصوف و تلمیحات

۱. کشف الاستار (نسخه خطی)، صص ۳-۴.

۲. همان، صص ۲۲۸-۲۲۹.

۳. مرثیه مرشد قلمی.

نادره اشاراتی به قرآن کریم هم باشد. نامبرده همه این اشعار را با سادگی برای خوانندگان بیان کرده است. مصنف، نخست مقدمه‌ای به نظم و نثر نگاشته و در مقدمه منظوم، از علل و محرکات و انگیزه‌هایی بحث کرده که او را بر ترتیب دادن این کار عظیم با وجود مشغولیات گوناگون وادار کرده است. در این باره می‌نویسد:

من در این مجموعه آن دادم قرار  
 هر کلامی که ضعیف انگارم  
 بعد از آن ضعف ورا ظاهر کنم  
 و در پایان مقدمه چنین می‌گوید:

جز به بعضی جای‌ها کز ذکر آن  
 نام این مجموعه حل مثنوی است  
 دارم امید از همه خوانندگان  
 قابل توجیه ارباب خرد  
 از پی تبدیل آن ساعی شوند  
 اینک از روح مصنف مستمد  
 می‌نمایم اندر این مقصد شروع

سپس شیخ، شش دفتر مولانای رومی را معرفی و درباره آنها افکار خود را اظهار می‌کند و با این همه مقدمه عربی مثنوی را نیز به فارسی برگردانده است. اینک عبارت زیر به عنوان نمونه می‌آید:

و باید دانست که در شش گردانیدن این دفتر با ملاحظه چند امور احتمال اول موجود شدن سموات و ارض در شش روز چنانچه از آیه کریمه «ان الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام» در سوره اعراف است؛ یعنی به درستی که پروردگار شما الله است، آن که خلق کرد آسمان‌ها را و زمین در شش روز تا هر دفتری به مقابله روزی باشد از آن شش روز. دوم مخلوق شدن انسان بر شش طور که نطفه و علقه و مضغه و استخوان و گوشت.<sup>۲</sup>

خلاصه توان گفت که شاه افضل فقط ده تا علت بیان کرده است که مولانا چرا مثنوی

۱. حل مثنوی (نسخه خطی).

۲. حل مثنوی [در متن به همین شکل فقط پنج مورد ذکر شده است - و.]

خود را به شش دفتر تقسیم کرده و از آنها دو علت در بالا مذکور شد. پس از وجه تسمیه، وی اشعار زیر را از مولانا نقل کرده، به تقطیع آن پرداخته و بعداً شرح آنها کرده است. چون اینجا آوردن شرح کامل اشعار امکان‌پذیر نیست، بر اشعار ابتدا و شرح آنها اکتفا می‌شود:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند      وز جدایی‌ها شکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند      از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

پوشیده نماند که مثنوی در بحر رمل واقع شده است. اصل این بحر هشت‌بار فاعلاتن است که منقسم می‌شود به هفده قسم که در مسایل عروض شرح آن مبسوط است و ابیات مثنوی از اقسام هفده‌گانه رمل، بعضی مسدّس مقصور و بعضی مسدّس محذوف‌اند. مسدّس مقصور مانند:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق      تا بگویم شرح درد اشتیاق  
تقطیعش چنین باشد: سینه خواهم (فاعلاتن)، شرحه شرحه (فاعلاتن)، از فراق (فاعلاتن)، تا بگویم (فاعلاتن)، شرح درد (فاعلاتن)، اشتیاق (فاعلاتن). اینجا عروض که جزو آخر مصرع اول باشد و ضرب که جزو آخر مصرع ثانی بود، مقصور است؛ باقی ارکان سالم‌اند.<sup>۱</sup>

شیخ افضل از سخنگویان بلندپایه فارسی به شمار می‌آید و چون شیخ نامبرده صوفی‌المشرب بود، نقوش تصوف در شعرش خیلی واضح است. شیخ در مشق شعر و سخن از قاضی محمد آصف الله آبادی و نیز از پیر و مرشد خود میرسید محمد کالپوی استفاده کرده است. در شعر، شیخ مدتی هیچ تخلص اختیار نکرده بود و بدین جهت در غزلیات و قصاید دوره نخستین او به هیچ تخلصی بر نمی‌خوریم. شاید علت آن بی‌نیازی و استغنا از شهرت دنیوی باشد، ولی بعداً می‌یابیم که به مناسبت تخلص پیر خود که به «احقر» متخلص بود، تخلص «محقر» اختیار کرد. با در نظر گرفتن مشرب صوفیه که در آن هر چیز فانی است، او نیز هر چیز را فانی می‌دانست و بدین سبب در حیات خود هیچ چیزی را به صورت کلیات نیاورده است. راجع به تنفر شاه افضل از تخلص و بعداً اختیار کردن تخلص محقر، در اینجا یک شعر از شاه افضل و جمله‌ای از شاه خوب می‌آوریم:

گوهر شعر چو بر اهل سخن می‌ریزم      چه زیان گر به تخلص نشوم نام‌فروش

۱. حل مثنوی، ص ۱۷.

و در اواخر محقر مقرر گشت.<sup>۱</sup>

شیخ در اصناف مختلف سخن، طبع آزمایی فرمود که از نمونه‌های آن تسلط او را بر شعر و سخن اندازه توان گرفت. در کلیات شیخ تعدادی هم قصیده یافت می‌شود که در آنها به مدح رسول (ص) و اهل بیتش پرداخته و از راه قصیده‌ای که در زیر درج است، شاعر مدح سلسله خود و بزرگان آن گفته و در ترتیب ذکر آنان این نکته را رعایت فرموده که سلسله‌های صوفیه همان سلسله را ذکر کنند که در آن شیخ خودش مجاز و مأذون بوده است.<sup>۲</sup> این قصیده محقر، قدرت بیان و تسلط وی را بر زبان کاملاً نشان می‌دهد.

### قصیده در مدح پیران چشتیه و مناجات

یا رب بسوز سینه قطب زمان ما	سید محمد آن همه عشق و همه ولا
یا رب بسوز سینه آن شیخ باکمال	یعنی جمال صاحب و صورت به اولیا
یا رب بسوز سینه شیخی بزرگوار	کو از جهانیان بُده مخدوم دایما
یا رب بسوز سینه آن مقتدا که بود	نامش بهاء دین چو از او یافت دین بها

و در اختتام مدح، این طور مناجات می‌کند:

یا رب بسوز سینه مخدوم ذی‌الکرم	یعنی علی عایی، مصداق لافتی
یا رب بسوز سینه صدر دفتر رسل	آن مورد لعمرک و لولاک را سزا
احمد که وصف ذات سراپا کمال او	باشد برون ز حصر، مبرا از انتها
کاین خسته خدنگی جفای زمانه را	زین بیش در کف غم و اندوه کن رها
ذیل کرم به جرم و جفایم فکن که هست	ما را ز قهر و لطف تو هم خوف، هم رجا
گر دیگران به علم و عمل فارشی کنند	ما را به درگه کرم توست التجا <sup>۳</sup>

علاوه بر این، وی در مدح سلسله‌های تصوف هم قصاید متعددی سروده است. مخفی نماند که شیخ افضل در مدح امیر یا حاکمی قصیده سروده و حال آن که این دوره‌ای بود که لابه‌گری و مدح‌سرایی و هجا را بازار گرم بود، ولی در نگاه شیخ، حکمرانان دارای منزلتی نبودند که مانند ذوات مقدسه و شخصیت‌های دیگر آنها را موضوع مدح بسازد.

۱. مقدمه کلیات افضل (نسخه خطی)، شاه خوب‌الله الله آبادی.

۲. نزد صوفیه وقتی یک نفر از مریدان آنها به مرحله کمال می‌رسید و دیگر احتیاج به تعلیم نداشت، او را اجازه می‌دادند که دیگران را به حلقه ارادت خود قبول کند و به اشارت و هدایت آنان بپردازد. چنین کسی را به اصطلاح مجاز و مأذون می‌گویند.

۳. کلیات شیخ محمد افضل (نسخه خطی).

او فقط مدح اولیا را می‌گفت که از ایشان هیچ فایده‌مادی را انتظار نتوان داشت، بلکه او وفق عقیده خود، در مدح چنین شخصیت‌هایی قصیده‌گفت و قطع نظر از مصالح دنیوی، در فراهم آوردن توشه آخرت بدین وسیله مشغول ماند.

به طوری که قبلاً بیان شد، شاه افضل در جمله اصناف سخن طبع آزمایی کرد و از مطالعه کلیاتش چنین برمی‌آید که قسمت اعظم آن بر غزلیات مشتمل است و، چنان که قبلاً گفتیم، بر غزل‌های وی بیشتر رنگ تصوف غالب است؛ بدین منظور، به خاطر اختصار، بر دو غزل او اکتفا می‌شود:

آن سزاوار شد اسرار خدادانی را	که جدا کرد ز خود خواهش نفسانی را
همه را چون سر زلف تو اسیر خود کرد	از که جویم کنون دادِ مسلمانی را
زیب پیشانی هر کس بود از صندل من	خواهم از خاک درت زینت پیشانی را
معنی نیک به هر لفظ که گویی نیک است	چه کنی پارسی و ترکی و یونانی را
حق بود تلخ بر آن‌کس که ندارد دانش	موعظت آنچه کند طفل دبستانی را
روزها شد که بسویم گذری نیست تو را	جز تغافل مگر ای جان هنری نیست تو را
کلبه من شده از خون دو دیده باغی	از چه او جانب این باغ سری نیست تو را
خالی از عشق تو کس نیست بگوباعث چیست	که چنین جور و جفا با دگری نیست تو را
سوختم ز آتش مهر رخت ای ماه ولی	هرگز از سوزش جانم اثری نیست تو را
شجر باغ جمالی تو ولیکن به خدا	غیر آزار دل من ثمری نیست تو را
از تو امید عیادت نکنند کس هرگز	چون ز بیماری چشمت خبری نیست تو را
ای محقر هوس قصر بلندش چه کنی	که به پرواز چنان بال و پری نیست تو را <sup>۱</sup>

گذشته از غزلیات، در دیوان شیخ تعداد زیادی رباعی هم یافت می‌شود که در آن شاعر موضوعاتی مانند مضامین فلسفی و اموری مثل فنا و ناپایداری دنیا را انتخاب کرده است. در زیر چند رباعی به عنوان نمونه درج می‌شود:

یا رب برهانیم ز هر گفت و شنید	بنماییم آن جلوه که می‌باید دید
از هر بد و نیک کرده‌ام قطع طمع	جز بر کف خود نبندم چشم امید
ای درگه آن یار دل‌آگاه کجاست	ای کرسی آستانه آن شاه کجاست

هر موی تنم زبان شد و می‌گوید  
و رباعی دیگر:  
عبدالحق حقیقت الله کجاست<sup>۱</sup>

دیوانهٔ سنبل به سخن‌سای توام  
خالی نیم از میان زلف و رخ تو  
پروانهٔ شمع مجلس آرای توام  
یعنی شب و روز در تمنای توام<sup>۲</sup>

شاه محمد افضل دانشمند زبردست روزگار خود و صاحب تصانیف و نیز شاعری با کمال و صاحب دیوان بود. بالاخره شیخ محمد افضل روز جمعه پانزدهم ذی‌الحجه، سال ۱۱۲۴ ق مصادف با ۱۷۱۲ م از این جهان فانی چشم بر بست. تاریخ وفات شیخ را کلیهٔ تذکره‌نویسان هند، و نیز تذکره‌نویس خانوادگی‌اش، همین نوشته‌اند. شاه خوب‌الله که برادرزاده، داماد و نیز خلیفه و جانشین وی بود، در مکتوبات خود می‌نویسد:

تاریخ پانزدهم ذی‌الحجه سنهٔ یک‌هزار و یکصد و بیست و چهار که روز جمعه بود به وقت اشراق، جناب ولایت‌مآب حضرت قطب الاقطاب<sup>۳</sup> پیر و مرشد اولوالالباب، افضل ابرار، اکمل اسرار - قدس‌الله تعالی سره‌العزیز - از مضیق چاردیوار تن، روح مقدس خود را رهایی بخشیدند:

دردی کشید شیخ و به درمان خود رسید  
از «کَانَ الشَّيْخُ قُطْبًا» تاریخ وفاتش بر می‌آید.<sup>۴</sup>

به مناسبت وفات شیخ افضل، افراد بی‌شماری مرثیه سرودند، ولی برای رعایت اختصار در اینجا فقط به چند بیت از شاه خوب‌الله اکتفا می‌کنیم:

دردا که حق‌شناس جهان در جهان نماند  
در قالب معارف حقیقه جان نماند  
مسندنشین محفل ارباب معرفت  
زیر زمین شد وز سخاوت نشان نماند  
زین پس به عیش بهره ندانم چه سان برم  
کان بهره‌بخش جان و دل ناتوان نماند  
جانم ز درد سوخت که درمان درد دل  
از جور و درد چرخ، از این خاکدان نماند  
دل از خراب شد وز دیده خون‌گریست  
کارام دیدهٔ دل این خسته جان نماند.<sup>۵</sup>

۱. همان.

۲. خازن الشعراء، میرنجان سید، در ذکر افضل.

۳. اصل کتاب عبارت قطب الاقطاب دارد، ولی به عقیدهٔ اهل تصوف در یک زمان فقط یک قطب هست که به توسط وی تمام عالم اداره می‌شود.

۴. مکتوبات شاه خوب‌الله (نسخهٔ خطی)، ج ۱، ص ۱۲۷.

۵. همان، همانجا.